

تأثیر واقعه ۱۱ سپتامبر بر مفهوم امنیت

کابک خبیری

چکیده

به طور قطع، واقعه ۱۱ سپتامبر ثابت نمود امنیت همچنان مفهومی مناقشه برانگیز است و در نهایت دو مفهوم منافع و قدرت هستند که حدود آن را مشخص می کنند. به نظر می رسد نظم دوران پس از جنگ سرد جای خود را به نظم جدیدی می دهد. در این نظم جدید حوزه های امنیتی جهان کاملاً در حال تغییر است. تغییر عمده در روند توزیع قدرت جهانی در حوزه های ترتیبات امنیتی و متحدین صورت گرفته است. از جمله مواردی که دستخوش دگرگونی جدی بوده است، حوزه تهدیدات و آسیب پذیری هاست. بدون شک ساختار نظام بین المللی پس از واقعه ۱۱ سپتامبر با تحول در مفاهیم و کارکردها مواجه شده است. بررسی تحول در ساخت و ترتیبات ساختاری قدرت بین المللی همراه خواهد بود با سیاست منطقه ای و جهانی آمریکا و تحول در محیط منطقه ای بر مبنای نگرش نئورئالیستی در شکل محوریت دولت ملت همراه با نقش فرعی دادن به نهادهای بین المللی. امروزه و به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر و تحول در ساختار قدرت بین المللی، امنیت و کارکردهای امنیتی دگرگون شده و کشورها برای تقویت جایگاه خود و تأمین امنیت، وارد اتحادیه های قدرت های بزرگ می شوند. به هر جهت واقعه ۱۱ سپتامبر یک واقعه منحصر به فرد است، نه تنها به خاطر بداعت و پیچیدگی آن، بلکه به خاطر ایجاد موجی که روابط بین الملل را به حرکت در آورده است. پس از فروپاشی شوروی و حمله عراق به کویت، هیچ حادثه ای در نظام بین الملل نتوانسته است چینی پیامدهایی را ایجاد کند. به دلیل همین اهمیت، از این حادثه همواره به عنوان یک نقطه عطف در قرن بیست و یکم یاد خواهد شد.

کلید واژه ها

امنیت، امنیت ملی، امنیت نرم افزاری و امنیت سخت افزاری، تهدید، آسیب پذیری، تهدیدات نامتقارن و ۱۱ سپتامبر.

نیز ناشدنی است.

«امروزه و در عصر جهانی شدن در مورد بسیاری از الگوهای رفتاری تحت تأثیر این روند، با معنازدایی مواجه می‌شویم. تحت این شرایط کلیه مفاهیم و رفتارها دستخوش تحول و تغییر شده و می‌باید دوباره تعریف شوند... در این فرآیند ارزش‌ها و روابط جدیدی میان نیروهای گوناگون به وجود می‌آیند که معنایی چندگانه را به همراه دارند. به نظر می‌رسد زمان لازم برای نهادینه شدن این معانی به مراتب بیش از دوران جنگ سرد باشد»^(۱) تاریخ هیچ ملتی، روایت مستمر و بلا انقطاع از تولد و حیات بی‌مات یک قدرت مطلقه پایدار و یک ثبات و آرامش مطلق نیست. هر قدرتی با مقاومت قرین است، به بیان دیگر هر قدرتی، مقاومت‌ساز است. هر نوع امنیتی نسبی است.^(۲) به طور قطع، واقعه ۱۱ سپتامبر ثابت نمود که امنیت همچنان مفهومی مناقشه‌برانگیز است و در نهایت دو مفهوم منافع و قدرت هستند که حدود آن را مشخص می‌کنند. در حدود ۵۰ سال قبل، ویلیام بی‌گالی^۱ در مقاله بحث‌برانگیز خود عنوان نمود که

مفاهیمی که در علوم اجتماعی به کار برده می‌شوند، مفاهیمی هستند وابسته به متن.^(۳) درک این مفاهیم وابسته است به محیطی که گرداگرد، پیرامون، و در درون مفهوم قرار دارند. بدین ترتیب هرگونه تلاشی برای قطعیت بخشیدن به مفاهیمی که ماهیتاً مناقشه‌برانگیز هستند، کاری بس دشوار و پیچیده و در نهایت

به نظر می‌رسد نظم دوران پس از جنگ سرد جای خود را به نظم جدیدی می‌دهد. در این نظم جدید حوزه‌های امنیتی جهان کاملاً در حال تغییر است. تغییر عمده در روند توزیع قدرت جهانی در حوزه‌های ترتیبات امنیتی و متحدین صورت گرفته است. از جمله مواردی که دستخوش دگرگونی جدی بوده است، حوزه تهدیدات و آسیب‌پذیری‌هاست.

هرگونه بحث درباره تحول مفهوم امنیت و تغییر در محیط تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها در محیط جدید امنیتی، نیامند شناخت تحولات محیط بین‌المللی و قواعد کلان حاکم بر این محیط پس از جنگ سرد به طور اعم و پس از واقعه ۱۱ سپتامبر به طور اخص است. فضای مورد نظر در محیط بین‌المللی عبارت از واقعیاتی است که فارغ از صحت یا عدم صحت، از سوی بازیگران فعلی مورد توجه و تأیید می‌باشد.^(۴) از جمله مهم‌ترین مواردی که می‌توان در خصوص این فضا اشاره نمود، عبارت است از:

۱. محوریت یافتن تروریسم به عنوان تهدید اصلی نظام جهانی به گونه‌ای که برخی از حوزه‌های دیگر نظیر سلاح‌های کشتار جمعی در این حوزه نیز کاربرد یافته‌اند.
۲. مطرح شدن اسلام سیاسی به عنوان

1. William B. Gallie

چالش عمده غرب.

۳. سلاح‌های کشتار جمعی به عنوان مبنای طراحی برخی از رژیم‌های بین‌المللی که باعث بالا رفتن حساسیت‌های جهانی نسبت به این امر و اساس ارتباط متقابل کشورها با یکدیگر گردیده است.

۴. قدرت یابی آمریکا در عرصه بین‌المللی. پس از ۱۱ سپتامبر این کشور از اعتماد به نفس بالایی در تعاملات جهانی برخوردار گردیده است. این امر باعث اقدامات یکجانبه این کشور بدون دستیابی به اجماع بین‌المللی گردیده است.

۵. پیچیدگی فضای بین‌المللی که باعث گردیده است تا در یک حوزه خاص عملاً مسائل زیادی مبنای قرار گیرد. به عنوان مثال مسئله سلاح‌های کشتار جمعی، حقوق بشر و دموکراسی مسائلی هستند که اغلب یک مسئله سیاسی را تحت الشعاع قرار می‌دهند.

جدای از موارد یاد شده، واقعه ۱۱ سپتامبر سرآغاز تحولات مهمی در سیاست و روابط بین‌الملل می‌باشد. به عبارت بهتر بسیاری از این تحولات در گذشته آغاز گردیده بود، اما اکنون سیر تکامل خود را طی می‌کند.

به هر جهت ما در حال ورود به دوران بی‌سابقه‌ای به لحاظ عدم امکان پیش‌بینی هستیم. اگرچه دوران کنونی به خصوص از لحاظ چندقطبی بودن هرج و مرج گونه‌اش،

دارای شباهت‌های قابل ملاحظه‌ای با دوران پیشین است.

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد امنیت بیش از گذشته دارای مبنای هویتی و ساختارگرایانه گردیده است. این روند عملاً باعث می‌گردد تا ساخت امنیت، ساخت ناموزونی باشد. مقصود از ساخت ناموزون، توسعه نیافتگی مفهوم امنیت و عدم تطابق و انعطاف‌پذیری آن با شرایط متحول ساخت بیرونی امنیت در سطح نظام بین‌المللی است.

بر این اساس، مقاله حاضر قصد دارد تا برخی ابعاد تحول در مفهوم امنیت پس از ۱۱ سپتامبر را مورد بررسی قرار داده، و تأثیر آن را بر شکل‌گیری روندهای جدید در تعاملات بین‌المللی مورد ارزیابی قرار دهد. روندهایی که در نهایت خود بر باز-تغییرات ساختاری این مفهوم نقش ایفا می‌کنند.

۱. امنیت پس از ۱۱ سپتامبر: بی‌ثباتی مفهومی و توسعه نیافتگی

به طور کلی ساختار نظام بین‌الملل و خصوصیت اصلی این ساختار یعنی آنارشی به گونه‌ای است که مفاهیم در این نظام نمی‌توانند خود را از ساخت قدرت دور ساخته و یا به آن نپیوندند. اگر ما جامعه بین‌المللی را شامل گروهی از دولت‌ها (و یا به عبارت بهتر گروهی از جوامع سیاسی دارای حاکمیت) بدانیم که لزوماً از یک سیستم نمی‌باشند، اما رفتار هر یک

تأثیرگذار بر رفتار «دیگری» است و این رفتار مبتنی است بر قواعد و نهادهای مشترک که حاصل روابط آنان و شناسایی منافع مشترک در حفظ این ترتیبات است، بنابراین ائتلاف برای صلح چیزی نمی باشد جز وجود قواعد رفتاری جدید میان این بازیگران که این قواعد رفتاری عین آنکه نیازمند مؤلفه های حفظ نظم در میان

بازیگران است، نیازمند ضمانت اجرا نیز می باشد. در حقیقت این امر باید مترادف باشد با مفهوم امنیت بین المللی که با امنیت ملی کشورها باید در یک راستا قرار گیرد بنابراین در این مرحله ما با نوعی تحول مفهوم مواجه هستیم.

اساساً تحول مفاهیم و یا راه یافتن مفاهیم جدید از خصوصیات نظام بین الملل می باشد. مفاهیم اموری نسبی هستند که تحول آنان همگام با تحول مفهوم انسان می باشد و شرایط زمانی و مکانی خاص همواره باعث شکوفایی و توجه به تحول مفاهیم می باشد. بنابراین تحول مفاهیم از خصوصیات دوران بعد از جنگ سرد

نمی باشد، به عنوان مثال تجزیه حاکمیت دولت و فروپاشی تدریجی نظام دولت ملت امری است که از زمان توجه به ساختارهای فراملی، گسترش ارتباطات و درک بهتر مفهوم منافع شروع شده ولی تحولات آن در ورای رقابت های دو بلوک شرق و غرب پنهان شده و مانع چرخش توجهات به سمت آن گردیده بود. دکتر عبدالعلی قوام عقیده دارد: «تحول

مفاهیم همگام است با تحولات نظام بین الملل و الگوهای رفتاری و مفهومی که خود تحولات ساختاری و کارکردی را به همراه دارد. تعدد بازیگران و تنوع آنان، و وابستگی متقابل همگی در این پیچیدگی سهیم هستند. تحول متغیرها و سرعت آن در تشخیص مسیر این تحول نقش عمده ای را بازی می کند.»^(۵)

بنابراین کارکرد اولیه ما شناخت متغیرهای موجود در نظام بین الملل می باشد. معمولاً وسعت و ظرفیت نظام بین الملل به گونه ای است که می تواند با شرایط جدید، الگوهای رفتاری و هنجاری تجویز نماید. دگرگونی در سطح کلان اغلب سطح خرد را تحت تأثیر قرار می دهد، ولی ادامه دگرگونی سطح کلان بستگی به آمادگی سطح خرد دارد و اگر سطح خرد تطابق حاصل نکند، سطح کلان مجدداً به وضع قبل باز خواهد گشت.^(۶) بنابراین ما در بررسی خود می باید مسیر دوطرفه ای را برای تحولات در نظر بگیریم که مابین دو سطح تحلیل می باشد.

پل راجرز در اثر برجسته خود تحت عنوان امنیت جهانی در قرن بیست و یکم،^(۷) به این نکته اشاره می کند که دوران پس از ۱۱ سپتامبر، دورانی است که در آن بی ثباتی بین المللی یک اصل خواهد بود. تا پیش از این واقعه باور همگان این بود که پارادیم امنیت غربی، یعنی تأمین امنیت بین المللی از طریق جهانی سازی اقتصاد لیبرالی مبتنی بر بازار، می تواند به عنوان

یک پارادیم مسلط باشد. اما امروزه این پارادیم به دلیل تحول در علل منازعات و شیوه‌های کنترل بحران تغییر کرده است. حتی مفهوم «صلح جابرا»^۲ که پس از جنگ سرد کاربرد فراوان یافته بود، امروزه کاملاً دگرگون شده است. گروه‌های حاشیه‌ای و فرودست نظام بین‌الملل امروزه به مدد به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی، و روش‌هایی که خارج از سیستم‌های نظارتی و کنترلی قدرت‌های مسلط امنیتی جهانی است، حرف‌های جدیدی برای گفتن دارند. آنان در حال تبدیل به پارادیم‌های مسلط روابط بین‌المللی هستند. واقعه ۱۱ سپتامبر باعث شد تا افراد، گروه‌های شهروندان، روشنفکران، و رهبران سیاسی همگی دوباره امنیت را از نو مورد بازخوانی قرار داده و به دنبال راهی برای دستیابی به صلح جهانی باشند.^(۸) البته صلح جهانی نه آن گونه که ایده آلیسم ویلسونی به تصویر می‌کشد، بلکه نگرشی بر امنیت بین‌الملل که این بار به دنبال ریشه‌یابی خشونت است، نه مدیریت و کنترل آن.

اگرچه امنیت یک مفهوم است و همگان به واژه‌ای تحت عنوان امنیت اعتقاد داشته و آن را به طور روزمره مورد استفاده قرار می‌دهند، اما مصادیق آن متفاوت و دارای ابعاد گوناگون است. بنابراین تعریف واحدی از امنیت وجود ندارد و تعاریف آن اغلب مورد مناقشه است. در نظر داشته باشیم مفهوم عبارت از تصویری است که دارای محتوای تجربی می‌باشد.^(۹) معمولاً

مفاهیم واژه‌هایی هستند که بار ارزشی به خود می‌گیرند، حال این بار ارزشی علمی یا غیر علمی است. بنابر این هر مفهومی که وارد ساختار نظام بین‌الملل می‌شود، یک ارزش را با خود وارد سیستم می‌کند. اگر مفهومی از محتوای تجربی‌اش وسیع‌تر باشد، نظریه‌ای که در باب آن ارائه می‌شود همان نظریه کلان است و کار آن تدوین و تنظیم مفاهیم انتزاعی است. اما اگر محتوای تجربی‌اش را ببلعد، نتیجه کار همان تجربه‌گرایی انتزاعی است که عبارت است از برداشت انتزاعی از زندگی سیاسی اجتماعی از طریق یافته‌های تجربی^(۱۰). شاید این عبارت کالین پاول که می‌گوید «نه تنها دوران جنگ سرد پایان پذیرفته است، بلکه دوران پس از جنگ سرد نیز پایان پذیرفته است»، بهترین عبارت برای توصیف جهان پس از ۱۱ سپتامبر باشد. اگرچه تحولات بین‌المللی تا پیش از این دوران نیز در حال طی سیر تکاملی خود بود، اما این واقعه آن را بشدت تسریع بخشید.

همان‌گونه که در مقدمه نیز ذکر شد، نظم دوران پس از جنگ سرد جای خود را به نظم جدیدی می‌دهد. در این نظم جدید حوزه‌های امنیتی جهان کاملاً در حال تغییر است. تغییر عمده در روند توزیع قدرت جهانی در حوزه‌های ترتیبات امنیتی و متحدین صورت گرفته است. از جمله مواردی که دستخوش

2. Violent Peace

دگرگونی جدی بوده است، حوزه تهدیدات و آسیب‌پذیری هاست. بنابراین ما در این دوران با یک بسط مفهومی و ساختاری در مفهوم امنیت، به عنوان مناقشه‌برانگیزترین مفهوم در نیمه دوم قرن بیستم و به ویژه سال‌های ابتدایی قرن بیست و یکم مواجه هستیم.

اغلب نویسندگان اعتقاد دارند که امنیت یک کیفیت نامعین است. این مفهوم نسبی است و نه مطلق و اشکال متعددی به خود می‌گیرد. دقیقاً نظیر عدالت یا حق که در تمامی آنان باید دید مراد فاعل چیست. بنابراین عامل ذهنی در این مفهوم نیز وجود دارد و نسبی بودن مفهوم را تشدید می‌کند.

مفهوم امنیت زمانی درک می‌شود که وضعیت عکس آن، یعنی ناامنی وجود داشته باشد. در وضعیت ناامنی با یک «ایده تهدید» (صریح و ضمنی) مواجه هستیم. این مفهوم به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. به نظر می‌رسد مفهوم امنیت پس از ۱۱ سپتامبر، محتوای تجربی‌اش را بلعیده است. تا پیش از آغاز قرن حاضر، اغلب اعتقاد بر این بود که تهدید قابل تعریف نیست چرا که بر سر تعریف از تهدید نیز مناقشه وجود دارد. تهدید مفهومی است ادراکی به این معنا که هر واحد و یا کارگزار^۳ آن را در رابطه با ساختار^۴ خود درک می‌کند. اما پس از استفاده وسیع از مفهوم تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر (و حتی پیش از آن که در ادامه به آن اشاره خواهد شد)، تلاشی در

جهت یکسان‌سازی برداشت‌ها نسبت به مفاهیم و در حقیقت رسیدن به یک مفهوم یا تعریف واحد صورت گرفت. بنابراین عمده‌ترین تجربه ۱۱ سپتامبر آن بود که قدرت توانایی یکسان‌سازی مفاهیم را داراست. اما به هر جهت به رغم تمامی تلاش‌ها، امنیت همچنان مقوله‌ای انتزاعی و ذهنی است و هنوز به صورت عینی در نیامده است.

بی‌شک نمی‌توان در عرصه «امنیت» به فراروایت، فراگفتمان و فراتئوری اندیشید. امور واقع^۵ امنیتی نظری هر داده تجربی دیگر اساساً پیچیده در تئوری‌ها^۶ هستند. اما آن گونه که امره لاکاتوش^۷ بیان می‌دارد: «تعهد کورکورانه به یک تئوری، نه یک فضیلت بلکه یک گناه روشنفکری است.» فایراند^۸ نیز در کتاب ضد روش خود معتقد است که پدیده‌های اجتماعی انسانی پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان از منظر یک تئوری و روش واحد به تحلیل و تبیین آنان نشست^۹. واقعه ۱۱ سپتامبر عملاً مشخص کرد که ما در عصر بحران کلان‌روش‌ها زیست می‌کنیم. بحرانی که تیم دانت^۹ وجه مشخصه اصلی آن را چنین بیان می‌نماید: «میل رسیدن به یک نظام متحد دانش و نظریه واحد در علوم اجتماعی توسط اغلب افراد منتفی دانسته شده است و تلاش مدرنیستی برای حفظ محتوا و

3. Agent

4. Structure

5. facts

6. theory-laden

7. Imre Lakatos

8. Feyerabend

9. Tim Dant

روش تولید دانش، به سود یک تلاش پسامدرن برای یافتن راه‌های دانستن که اینجا و آنجا به کار آیند، کنار گذاشته شده است.» به ویژه در دو دهه گذشته عده‌ای از اندیشمندان بر این باور شده‌اند که در زمینه علوم (اعم از تجربی و انسانی) اساساً نمی‌توان به فراتئوری^{۱۰} اندیشید. تئوری‌های بزرگ و فراگیر، وهم و اسطوره‌ای بیش نیستند و جز تحدید و تحریف معانی و مفاهیم، درآمد دیگری به ارمغان نمی‌آورند.

بدون شک ساختار نظام بین‌المللی پس از واقعه ۱۱ سپتامبر با تحول در مفاهیم و کارکردها مواجه شده است. بررسی تحول در ساخت و ترتیبات ساختاری قدرت بین‌المللی همراه خواهد بود با سیاست منطقه‌ای و جهانی آمریکا و تحول در محیط منطقه‌ای بر مبنای نگرش نئورئالیستی در شکل محوریت دولت ملت همراه با نقش فرعی دادن به نهادهای بین‌المللی. امروزه و به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر و تحول در ساختار قدرت بین‌المللی، امنیت و کارکردهای امنیتی دگرگون شده و کشورها برای تقویت جایگاه خود و تأمین امنیت، وارد اتحادیه‌های قدرت‌های بزرگ می‌شوند. امروزه میزان اعتبار یک کشور با دوری و یا نزدیکی آن به قطب قدرت جهانی سنجیده می‌شود.^{۱۱} در عین حال اعتقاد بر این است که در طول ۱۰ تا ۲۰ سال آینده، شکاف‌های اقتصادی اجتماعی و موانع زیست‌محیطی، همگی باعث رشد فزاینده ناامنی در سطح جهانی و منازعات گردد. در این

حالت آسیب‌پذیری جوامع کاملاً دگرگون شده و موجی از تهدیدات نامتقارن دولت‌ها را در معرض خطر قرار داده است. استیفن بلنک در این باره می‌گوید: «تهدیدات، متقارن و چند بعدی شده‌اند. تهدیداتی که می‌توانند از زمین، دریا، هوا، زیردریایی‌ها، فضا، جو، محیط مجازی و غیره رشد یافته و اهداف را مورد ضربه قرار دهند. به عبارتی تهدیدات و عملیات علیه آنان دیگر تنها منحصرأ با جغرافیا تعریف نمی‌گردند.»^(۱۲) بنابراین ۱۱ سپتامبر حداقل دو مفهوم را درباره امنیت دگرگون ساخته است. مفهوم اول قابلیت کنترل ناامنی و بحران است. چرا که نظریات و گفتمان‌های امنیتی اغلب دولت محور بوده و دولت را به عنوان بازیگر خردمند می‌شناسند. اما امروزه منبع تهدیدات از دولت‌ها فراتر رفته و بازیگران حاشیه‌ای بدون حاکمیت رادر بر گرفته است. دوم بحث حفظ وضع موجود است. آیا می‌توان با تلاش در جهت حفظ وضع موجود به امنیت دست یافت؟ شرایط کنونی و حداقل رویکرد جمهوری خواهان در جنگ ابدی با تروریسم که در سخنرانی ژانویه ۲۰۰۲ بوش در کنگره، که در آن از عبارت محور شرارت برای سه کشور عراق، ایران و کره شمالی استفاده کرد، عکس این مسئله را ثابت می‌کند. بنابراین رئالیسم ناچار است در این مفروضه خود تغییر جدی دهد. شرایط موجود

10. meta-theory

11. Bandwagoning

نظام بین‌المللی، بی‌ثباتی و ناامنی فزاینده است. ضمن آن که دکترین حمله پیشگیرانه^{۱۲} آن را تشدید می‌کند.

به نظر می‌رسد در این حالت ۱۱ سپتامبر باعث تشدید تمامی عناصر محوری پارادایم امنیتی خواهد شد. تمامی تلاش دولت‌ها در جهت کنترل جهان پر آشوب خواهد بود. بودجه‌های دفاعی افزایش پیدا خواهد کرد، اقدامات ضد تروریستی و ضد شورش تشدید خواهد شد، و تمامی اقدامات دولت‌ها بر روی مناطق تهدیدآمیز متمرکز خواهد شد. در این حالت دیگر جایی برای حقوق بین‌الملل و توافق‌های چندجانبه باقی نخواهد ماند.^(۱۳)

به هر جهت واقعه ۱۱ سپتامبر یک واقعه منحصراً به فرد است، نه تنها به خاطر بداعت و پیچیدگی آن، بلکه به خاطر ایجاد موجی که روابط بین‌الملل را به حرکت درآورده است. پس از فروپاشی شوروی و حمله عراق به کویت، هیچ حادثه‌ای در نظام بین‌الملل نتوانسته است چنین پیامدهایی را ایجاد کند. به دلیل همین اهمیت، از این حادثه همواره به عنوان یک نقطه عطف در قرن بیست و یکم یاد خواهد شد.

۲. مفروضات جدید در نظام بین‌المللی

پس از ۱۱ سپتامبر

امروزه در این نکته که ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در عرصه سیاست بین‌الملل به حساب می‌آید تردیدی وجود ندارد. با وجود این، هنوز

اجماعی در این باره که دنیای بعد از ۱۱ سپتامبر چگونه جهانی است وجود ندارد. تأثیرات درازمدت این حادثه بر مفاهیم سترگ نظام بین‌المللی، ظهور بازیگران جدید نه در هیبت دولت ملت، بلکه با چهره‌های جدید منطبق با روند جهانی شدن، بازگشت قدرت‌مندانه دولت ملی، دقیقاً در زمانی که بسیاری از فروپاشی آن سخن می‌گفتند، استناد دیگر باره بر جنبه‌های سخت‌افزاری قدرت، وقوع اولین جنگ‌های پست‌مدرن که طرف‌های دیگر آن بازیگران جدید بدون سرزمین هستند، ظهور دوباره مباحث مربوط به امنیت بر سیمای قدرت و هژمونی، جامعه ریسک‌پذیر جهانی و تصرف فضای عمومی و خصوصی توسط دولت‌های سرزمینی و گروه‌های سیال قدرت‌مند، از جمله چشم‌اندازهای دنیای جدید است. اما اکنون سؤال اساسی نزد اندیشمندان روابط بین‌الملل آن است که آیا این مؤلفه‌های متناقض‌نما توانایی آن را دارند که در ترکیب و توازن با همدیگر، موجد گفتمانی جدید شوند؟!

مدت‌ها قبل از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی دیوار برلین، جست‌وجو برای درکی واقعی و درست از جهان و یافتن بدیلی جدید به جای پارادایم جنگ سرد نزد نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل آغاز شده بود. از نظر بسیاری، با افول

شوروی و پایان تعارضات ایدئولوژیک، به نظر می‌رسید، جهان به سوی نظامی نوین گام بر می‌دارد. حادثه سقوط دیوار برلین به عنوان یکی از نشانه‌های این نظم نوین بود. اتحاد دو آلمان این امید را به وجود آورد که نظام بین‌المللی در حال پشت سر گذاشتن یک آزمون جدی است و زمان برای تحول اصول سازمانی و قواعد اصلی فرارسیده است. مفروض این بود که همه چیز را می‌توان به زبان جنگ سرد تشریح کرد. از این منظر بآل‌و‌آل وقتی چیزی یافت چیز دیگری خود به خود جایگزین آن می‌شود. علاوه بر این، تصور می‌شد با پایان تعارضات ایدئولوژیک مسئله همکاری بین‌المللی و جهانی شدن تجارت نیز تشدید خواهد شد. اما این انگاره به زودی در تعارض با واقعیات نظام بین‌المللی قرار گرفت.^(۱۴)

عموماً تصور می‌شد آمریکا اگرچه به واسطه اقتصاد ملی قوی و قدرت نظامی هسته‌ای خود به مثابه قطب واحد جهانی ظاهر شده است، اما پراکندگی قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و به طور کلی تغییر گفتمانی جهان از نظام دولت ملت به جهانی شدن، از هژمونیک شدن آمریکا جلوگیری خواهد کرد. استدلال اساسی آمریکا به واسطه استراتژی جدید خود مبتنی بر گسترش دموکراسی و مبارزه با دولت‌های یاغی ناگزیر از اتخاذ نوعی سیاست چندجانبه‌گرایانه است.^(۱۵) از این منظر، سیستم در حال ظهور، شباهت‌های چندی با سیستم موازنه قوا در قرن

نوزدهم اروپا داشت. از منظر بسیاری، جهان دهه ۱۹۹۰ بین شماری از قدرت‌های بزرگ همچون گروه هفت و یا شورای امنیت ملل سازمان ملل تقسیم می‌شد. همچنین براساس اصل موازنه قوا پیش‌بینی می‌شد موقعیت ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک که بعد از افول شوروی ظاهر شده است، تنظیم‌کننده نظم نوین جهانی باشد. در چنین مدلی سازمان ملل نوعی حکومت بالقوه جهانی جدید بود که به عنوان پاسدار صلح جهانی، مسائل امنیتی جهان را دنبال می‌کرد. منطقه‌گرایی، انتشار ارزش‌های دوران جنگ سرد از قبیل دموکراسی، حقوق بشر و بازار اقتصاد بدون ابعاد ایدئولوژیک، نظم نوین را در منظر اندیشمندان روابط بین‌الملل متکثر، نسبی‌گرا و تا حدی متناقض‌نما می‌ساخت.

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر در حقیقت، عرصه‌ای برای آزمون چنین فهمی از جهان جدید بود، اگرچه تحولات بعدی نشان داد بسیاری از مفروضات دهه ۱۹۹۰ قابلیت نمود ندارند و بسیاری از مسائل جدید مطرح شده‌اند که پیش‌بینی آن از قبل امکان‌پذیر نبود. با وجود این، اکنون بعد از وقوع ۱۱ سپتامبر به نظر می‌رسد، مفروضات اساسی جهان جدید، بیش از پیش قابلیت ظهور یافته‌اند. بازخوانی این مفروضات می‌تواند درک بهتری از پارادایم جدید بین‌المللی ارائه کند.^(۱۶)

۳. ظهور بازیگران فضایی شبکه‌ای^(۱۷)

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر در حقیقت نقطه برگشت پیروزمندانه دولت ملت به حوزه‌هایی بود که تا قبل از آن تصور می‌شد در اثر روندهای جهانی شدن از کنترل دولت خارج شده است. اما همزمان، بازیگران جدیدی نیز به ظهور رسیدند که با توجه به خصایل و هویت‌شان بهتر است آنان را بازیگران فضایی شبکه‌ای بنامیم. این بازیگران جدید عمدتاً بدون هویت سرزمینی هستند، دامنه فعالیت آنان فراتر از مرزهای ملی و به صورت شبکه‌ای است؛ از ابزارهای نوین اطلاعاتی و ارتباطی سود می‌جویند؛ ایدئولوژیک هستند و از ابزارهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری قدرت برای اهداف خود استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد، با تحول در فضای جغرافیایی ناشی از جهانی شدن ارتباطات و رخت بر بستن جنگ‌های سنتی و سرزمینی، این بازیگران شبکه‌ای فضایی بتوانند به مثابه دشمنان بالقوه دولت ملت‌ها مطرح شوند. بی‌شک نقاط گسل در گفتمان جدید را باید در محور تزاخم، تضاد، ائتلاف و همکاری بازیگران شبکه‌ای با یکدیگر و با دولت ملت‌ها جست‌وجو کرد.

واقعیات موجود در صحنه جهانی نشان می‌دهد «جهان اسلام» بیش از دیگر مناطق جغرافیایی ایدئولوژیکی به تعبیر هانتینگتون ظرفیت و توانایی خلق چنین بازیگرانی را دارد یا لاقلاً در نزد آمریکا این مسئله مفروض گرفته می‌شود. جورج بوش در پیامی بدون آن که نامی

از دنیای اسلام ببرد از گستره جغرافیایی سخن گفت که به گمان وی تروریست‌ها در آن پراکنده‌اند. او این گستره جغرافیایی را از سواحل دریای مدیترانه تا مجمع‌الجزایر اندونزی دانست. علاوه بر این، در گفتمان جدید، تروریسم در معنا و چهره‌ای جدید مطرح می‌شود که تا قبل از این امکان ظهور نداشت. از منظر آمریکایی‌ها، گروه‌های تروریستی در اقدامات خود تنها نیستند، بلکه دولت‌هایی به مثابه پشتوانه مالی، نظامی و حتی جغرافیایی این گروه‌های تروریستی عمل می‌کنند. شکل جدید تروریسم، ائتلافی عجیب و ناشناخته از گروه‌های بنیادگرا و دولت‌های حامی آنان است.

۴. تروریسم به عنوان بازیگر جدید عرصه

سیاسی و بین‌المللی

روشن کردن آتش یک جنگ، به عقیده مائو زدوونگ، در تئوری ساده ولی در عمل بسیار دشوار است. اما مشکل‌تر از هر دوی این موارد، فرو نشانیدن آتش جنگ است. نظریه پردازان جدید در باب تروریسم معتقدند استراتژی و تاکتیک در برخورد با این گروه‌ها باید متحول گردد. آنان معتقدند تروریسم دیگر درباره سیاست یا تحولات سیاسی نیست. این گونه از جنگ‌ها در آینده به عنوان شکل غالب منازعات در خواهند آمد. برای گروه‌های تروریستی، گونه‌های نامنظم خشونت تنها راه ممکن برای مقابله با دشمنان تعریف شده و کسب قدرت

سیاسی است. پست مدرن‌ها و طرفداران نظریه انتقادی، معتقدند جنگ یک فرهنگ بینادولتی است و تهی از اهداف سیاسی می‌باشد. این نظریه پردازان هیچ‌گونه اعتمادی برای این ایده که تروریسم گونه‌هایی از خشونت سیاسی هستند، قائل نمی‌باشند. به عقیده آنان راه درک گونه‌های در حال ظهور منازعات ربطی به دولت نداشته و بین دولت‌ها رخ نمی‌دهد، آن‌چه اکنون مسئله اصلی است، «خون و احساس تعلق است».^(۱۸) به عبارت بهتر درک هویت و شرایط داخلی است که خشونت را تعریف می‌کند. برخی از نویسندگان معتقدند که تکنولوژی و ایدئولوژی باعث شده‌اند تا تروریسم از اقدامی علیه قدرت سیاسی، تبدیل به اقدامی در جهت کشتار وسیع گردد. یک مثال می‌تواند نقش محرک‌های سیاسی در عملیات‌های تروریستی را نشان دهد: حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به ساختمان مرکز تجارت جهانی و پنتاگون. اهداف سیاسی از جمله علل حمله تروریستی به قدرت آمریکا در نیویورک و واشنگتن در سپتامبر ۲۰۰۱ بود. این اقدام به عنوان اولین جنگ قرن بیست و یکم قلمداد می‌گردد. هیچ حمله تروریستی در طول تاریخ تا این اندازه کشته بر جای نگذارده است. بسیاری از غربی‌ها در شگفتی هستند که چگونه انسان‌هایی حاضرند به خاطر باورهای مذهبی، جان خود و هزاران انسان دیگر را فدا کنند. مذهب امروزه قدرت محرک بسیار مهمی است، اما تنها یکی از اهدافی است که تروریسم، جنگ نامنظم، و دیگر اشکال منازعات به دنبال آن هستند. مطالعه تروریسم کار بسیار دشواری است. برخی اوقات نمی‌توان برای این واژه، معادل مفهومی مناسبی پیدا کرد. دولت فدرال آمریکا ده میلیارد دلار در بودجه سال ۱۹۹۹ برای مقابله با تروریسم پیش‌بینی نمود. استفاده از زبان هویتی و ارزش محور و یا تحریک کننده، باعث می‌گردد تا به خوبی نتوانیم تروریسم را درک نماییم. برخی آن را به عنوان «رزمندگان راه آزادی» که عبارتی به مراتب دل‌نشین‌تر از تروریست‌ها است تعریف می‌کنند. در عین حال بار ارزشی آن نیز بیشتر است.^(۱۹) علاوه بر ابهام در مفهوم، تأثیرات اقدامات تروریستی نیز مورد بحث است. دولتمردان اقدامات و عملیات تروریستی را به عنوان اقدامات نظامی می‌بینند که بدون حمایت و پشتیبانی نیروهای متعارف، قادر به کسب اهداف خود نمی‌باشند. برخی نیز تروریسم را در قالب‌های هویتی نگاه کرده و معتقدند آنان فاقد برنامه‌های مشخص ایدئولوژیک هستند. به عنوان مثال لارنس فریدمن معتقد است که تروریست‌ها شامل کسانی می‌شود که از آمریکا، اسرائیل، و تمامی دشمنان اسلام نفرت دارند.^(۲۰) در برخی موارد نیز تروریسم به گونه‌ای افراطی مورد تعریف قرار می‌گیرد، نظیر آن‌چه

وزارت دفاع آمریکا درباره وظایف MOOTW^{۱۳} عنوان می‌دارد: (۲۱)

«کنترل تسلیحات، مبارزه با تروریسم، مبارزه با مواد مخدر، اجرای تحریم‌ها، عملیات در مناطق بحرانی، تضمین آزادی کشتیرانی و هوانوردی، کمک‌های انسان‌دوستانه، حمایت نظامی از اقتدار شهروندان، حمایت مردمی و کمک به مبارزه با شورشیان، عملیات غیر نظامی، عملیات حفظ صلح، امنیت کشتیرانی، عملیات بازسازی، عملیات نمایش قدرت، و ضربه زدن و تهاجم، از جمله مواردی است که وزارت دفاع آمریکا از آنان حمایت می‌کند.»

این تعریف همانند تعریف ۸ صفحه‌ای همیلتون از عبارت «یاغی‌گری» و تحقیق ۳۸ صفحه تروریسم سیاسی، گسترده و وسیع است. (۲۲)

تروریسم عبارت است از استفاده مستمر، یا تهدید به کاربرد خشونت به وسیله یک گروه کوچک، جهت کسب اهداف سیاسی نظیر ایجاد ارباب، جلب توجه گسترده به یک خواست سیاسی، و یا مخالفت با قوانین حقوقی سخت و بی‌رحمانه. اف بی آی (FBI) در تعریف تروریسم عنوان می‌دارد:

«استفاده غیر قانونی از زور یا خشونت توسط گروه یا فرد، که با قدرت خارجی ارتباط داشته و یا اقداماتی فراتر از مرزهای

ملی انجام دهد، و این اقدام علیه افراد و امکانات آنان، برای تحت فشار قرار دادن و یا ضربه زدن به دولت، غیرنظامی‌ها، و یا هر چیز دیگر، و برای دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی باشد» (۲۳)

در جای دیگری آورده شده است:

«تروریسم، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، یک پدیده جدید نیست. تروریست‌ها اهداف متفاوتی دارند. این اهداف می‌تواند مقاصد سیاسی، نبرد برای آزادی یک ملت، و یا اقدام در جهت باورهای مذهبی و یا ایدئولوژیک باشد. تروریسم به وسیله افراد و یا گروه‌های کوچک، جنبش‌های ملی و یا فراملی، دولت‌ها و یا حکومت‌ها اعمال می‌گردد. آنان به وسیله تکنولوژی و تکنیک‌های مرگبار، و سلاح‌های کشنده به ایجاد ترس و وحشت در میان مردم می‌پردازند... تروریست‌ها در خلا جغرافیایی عمل نمی‌کنند، بلکه در کشورهای دست به اقدام می‌زنند که از طریق آن کشورها، بتوانند به کشورهای دیگر دسترسی پیدا کنند.» (۲۴)

تروریسم حاصل تغییرات سیاسی نیست، بلکه خواستار عکس‌العمل سیاسی است. اگر جنگ نامنظم، استراتژی ضعیف‌تر علیه اقویا باشد،

آنان خواسته خود را با سلاح عنوان کنند. بدون همدردی، حمایت، و یا کمک خارجی، تروریسم از بین خواهد رفت.^(۲۵)

جورج یو، وزیر صنعت و تجارت سنگاپور در بیان تروریسم می‌گوید:

«تروریسم جدید پدیده‌ای خاص بوده و باید در قالب خود تعریف گردد. تعریف میزان تهدید تروریسم کار بسیار دشواری است. تروریسم همراه با بدها، خوب‌ها را نیز از بین می‌برد. تروریسم به وسیله تکنولوژی‌هایی که اقتصاد جهانی ایجاد کرده، در سطح جهان پراکنده شده است. تروریسم در شرایطی چندقومی و چندمذهبی عمل می‌کند و به سختی می‌توان گفت تروریسم متعلق به کی و در کجاست. آنان از خطوط هوایی و اینترنت استفاده می‌کنند. از همه بدتر، تروریست‌ها حاضرند برای اقدام تروریستی و دستیابی به اهداف خود کشته شوند».^(۲۶)

به هر جهت تروریسم اغلب سعی دارد نوعی آگاهی سیاسی را منتقل نماید. نباید فراموش کرد که تروریست‌ها برای اقدامات خود دلیل داشته و حتی برخی معتقدند آنان از مدل بازیگر خردمند پیروی می‌کنند.^(۲۷)

تعاریف اغلب نمی‌توانند پیچیدگی یک موضوع را در تئوری یا عمل نشان دهند. برخی تروریست‌ها در کنار اقدامات خود، دست به اقدامات شورشی و ملت‌سازی در درون یک

تروریسم استراتژی ضعیف‌ترهایی است که هیچ آلترناتیوی برای تأثیرگذاری بر تحولات ندارند.

آن‌چه تروریسم را از دیگر اشکال خشونت جدا می‌کند، اقداماتی است که براساس ماهیت

سیاسی آن صورت می‌گیرد. هواپیماربابی، بمب‌گذاری و ترور، همگی اقدامات

خشونت‌باری هستند که در یک جامعه صورت می‌گیرد. زمانی که یک اقدام باعث برانگیخته

شدن احساسات داخلی و بین‌المللی می‌شود، باید در حقانیت آن شک کرد. تروریست‌ها سعی

دارند با ایجاد ترس در مردم، توجه آنان را به سمت پیام سیاسی خود جلب کنند. حمایت

بین‌المللی از فلسطینیان گاهی اوقات با برخی اقدامات که به نام آنان صورت می‌گیرد، نظیر

قتل عام فرودگاه Lod در ماه می ۱۹۷۲، تبدیل به نفرت می‌شود. نظیر این مسئله را می‌توان در

مورد حمله به ساختمان مرکز تجارت جهانی در سپتامبر ۲۰۰۱ عنوان نمود. مرکز تجارت جهانی

سمبل قدرت آمریکا به شمار می‌رفت و در حمله به این ساختمان بسیاری از آمریکایی‌ها

جان خود را از دست دادند. اما بدتر از همه اینکه علاوه بر آمریکاییان، حمله به این ساختمان

باعث مرگ شهروندان ۴۰ کشور دیگر جهان نیز شد. اگر هم برخی همدردی‌ها و مدارا با

تروریست‌ها وجود داشت، پس از واقعه هولناک ۱۱ سپتامبر از بین رفت. تروریسم براساس نوعی

نیاز به همدردی داخلی و بین‌المللی برای حمایت قرار دارد و همین امر باعث می‌شود تا

کشور نیز می‌زنند.

تروریست‌ها از سلاح هسته‌ای غیر ممکن بود، زیرا تروریست حمایت مردم را می‌خواستند، نه مرگ آنان را.

امروزه کمتر کسی معتقد است که تروریسم و جنگ‌های داخلی با هدف دستیابی به قدرت سیاسی است. بسیاری از نظریه‌پردازان معتقدند هدف این گروه‌ها دیگر سیاسی نیست. به عبارت دیگر جنگ‌های آزادیبخش، تروریسم ایدئولوژیک، و انقلاب و جنگ‌های استقلال دیگر به تاریخ پیوسته‌اند. در عوض تهدیدات نامنظم کنونی از ترکیب بنیادگرایی مذهبی، فرهنگ، قومیت و تکنولوژی حاصل می‌گردد.

بنیادگرایی جدید مذهبی اهمیتی به سیاست نمی‌دهد. طرفداران ظهور مسیحیت و پایان جهان به دنبال اهداف سیاسی نیستند، بلکه آنان به دنبال هدایت مردم به سمت دین در این روزهای پایانی جهان هستند. در عین حال آنان سعی دارند با استفاده و دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، پایان جهان را تسریع نمایند. نظیر این امر را می‌توان در اقدام فرقه آئوم در توکیو (۱۹۹۵) مشاهده نمود.^(۳۰)

باورهای مذهبی اغلب می‌تواند به شکل‌گیری اقدامات تروریستی و شورشی کمک کرده، و در میان مذهبیان مشروعیت و حمایت کسب کند.^(۲۸) شبکه القاعده اسامه بن لادن و جنبش مسیحی آمریکا نمونه‌هایی از این ادعا هستند. در طول تاریخ، مذهب یک عامل قدرتمند برای خشونت سیاسی بوده است. به کسانی که هواپیماربایی کرده و آنان را به ساختمان مرکز تجارت جهانی زدند، وعده شهادت و زندگی پرافتخار در جهانی دیگر داده شده بود. والتر لاکویی معتقد است که با دستیابی گروه‌های مذهبی به سلاح‌های کشتار جمعی، دمکراسی‌های غربی بیش از پیش در معرض خطر قرار گرفته‌اند.^(۲۹)

برخی از اندیشمندان معتقدند که در آینده، اقدامات تروریستی، چه در داخل و چه خارج از یک نظام سیاسی، به خاطر تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی افزایش پیدا خواهد کرد. غربی‌ها همواره با کسانی که برای دستیابی به قدرت سیاسی مبارزه می‌کردند، به جنگ مشغول بوده‌اند. طرفداران این دیدگاه معتقدند که تروریست‌ها از سلاح‌های مدرن برخوردار بوده و همین امر باعث برتری آنان می‌شود و فرهنگ مبارزه به آنان «کشتن برای اثبات نیرومندی» را توصیه می‌کند، نه اهداف سیاسی.^(۳۱)

برخی نظریه‌پردازان معتقدند که خشونت‌های آینده بیشتر قومی و هویتی خواهد بود. مارتین ون کرولد معتقد است که مبنای سیاسی جنگ (سه‌گانگی کلاوسویتسی شامل مردم، دولت و نیروهای نظامی) امروزه دچار

ترکیب مذهب، سلاح‌های کشتار جمعی و اعتقاد به ظهور مسیحیت و پایان جهان، باعث نابودی جهان می‌گردد. برایان جنکینز عنوان می‌دارد که در دهه ۱۹۷۰، احتمال استفاده

عدم یکپارچگی شده است. از دیدگاه ون کرولد، دولت‌ها به دلیل آنکه نمایندگان واقعی مردم نمی‌باشند، مورد حمله قرار می‌گیرند. در نهایت نیز با افزایش تنش و درگیری، دولت در اثر حملات گروه‌های قومی سقوط می‌کند. بدون وجود دولتی که توانایی استفاده از نیروی نظامی را داشته باشد، تنها عنصری که از سه‌گانه کلاوسویتس باقی می‌ماند، مردم است. نیروی نظامی متعارف امروزه بی‌استفاده هستند، چرا که بسیار پرخارج، سریع، بدون تبعیض، بزرگ، طاقت‌فرسا و قوی است.^(۳۲)

۱-۴. دفاع مشروع

بحث مداخلات یکی از مهم‌ترین مباحث دهه ۱۹۹۰ است. این بحث که به عنوان یکی از مباحث نسل چهارم حقوق بشر شناخته می‌شود، اغلب با نام مداخلات بشر دوستانه نامیده می‌شود. امروزه به نظر می‌رسد تحولی جدی در این مفهوم صورت گرفته است. آمریکاییان با خطاب کردن آنچه در ۱۱ سپتامبر رخ داده است تحت عنوان عمل جنگی، عملاً تفاسیر خود از دفاع مشروع را حالت موسع می‌دهد.^(۳۳) استفاده از این اصل در تاریخ مداخله‌گری و اقدامات یکجانبه نظامی آمریکا سابقه دارد. نظیر این امر در حمله نیروهای آمریکا به نیکاراگوا در سال ۱۹۸۵ که به «قضیه نیکاراگوا» در حقوق بین‌الملل معروف است، و در حمله موشکی به سودان در سال ۱۹۹۷ صورت گرفت و در تمامی موارد آمریکا هدف از حمله را دفاع مشروع ذکر کرد. مجلس نمایندگان و سنای آمریکا نیز با تصویب قانونی

قدرت‌های اصلی نمی‌توانند از منازعات بهره‌زیادی ببرند، اما مخارج و هزینه‌های زیادی را صرف دفاع از منافع ملی می‌کنند. بازیگران غیر دولتی داخلی برای پیروزی و کسب امتیاز می‌جنگند، و دولت‌های صنعتی شده قادر به مقابله با آنان با روش‌های سنتی نخواهند بود. از دیدگاه ون کرولد، هرج و مرج در آینده جایگزین جنگ در جهان خواهد شد.

از زمانی که انسان‌ها به دنبال استفاده از خشونت برای کسب اهداف سیاسی بوده‌اند، دولت‌ها با تروریسم و جنگ‌های نامنظم مواجه شده‌اند. تروریسم و جنگ نامنظم همواره در تلاش برای تحول در نظام سیاسی و کسب قدرت بوده، و اخیراً نیز بسیاری معتقدند که برای اهداف مذهبی و مشخصی صورت می‌پذیرد.

دولتمردان خطر استفاده از سلاح‌های کشتار

در روز شنبه (۱۵ سپتامبر) اجازه استفاده از زور و نیروهای مسلح آمریکا بر علیه مسببین حادثه هفته گذشته در آمریکا را به رئیس جمهور دادند، و در توجیه این امر، استناد به اصل دفاع مشروع^{۱۴} شده است (پاراگراف سوم قانون).
کشورها را نقض نماید.

۲-۴. کمرنگ شدن نقش سازمان ملل متحد

در ایجاد و حفظ نظم

همواره اعتقاد بر این است که یکی از مهم ترین ابزار تولید کننده نظم در سیاست بین المللی و در سطح نظام بین الملل، مدیریت قدرت های بزرگ است. این امر در طول قرن نوزدهم در قالب سیستم موازنه قدرت، و در قرن بیستم در قالب شورای امنیت سازمان ملل صورت می گرفت. اکنون سازمان ملل متحد در حال از دست دادن تدریجی نقش خود در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی (مطابق با فصل هفتم منشور) است و این نظم سعی می شود در قالب اجماع و ائتلاف قدرت های بزرگ و یا در شکل ناتو صورت گیرد. دفاع مشروع نیز شکل خاصی به این روند داده است. در قضیه کوزوو نیز شاهد این روند بودیم و حفظ ثبات و امنیت بین المللی این روند را تسهیل نموده است.

۳-۴. دمکراسی هدایت شونده

پس از روی کار آمدن دولت راستگرای هایدر در

دو مجلس آمریکا اقدام صورت گرفته را

تهدید علیه امنیت ملی و سیاست خارجی آمریکا فرض کرده و آن را مستمر دانسته اند. بنابراین رئیس جمهور را بر طبق قانون اساسی موظف به حفاظت از ایالات متحده آمریکا در برابر تروریسم نموده اند. در این حالت قانون پا را از اتفاق صورت گرفته در ۱۱ سپتامبر فراتر گذارده و به رئیس جمهور اجازه می دهد تا نیروی لازم را علیه طراحان و مجریان واقعه، اعم از گروه، سازمان، و یا دولت بکار بندد، و علاوه بر آن با گروه، سازمان، و یا دولتی را که ممکن است در آینده اقدام تروریستی علیه آمریکا انجام دهد، مقابله نماید. این امر محدودیت زمانی و مکانی قانون و اختیارات رئیس جمهور را از بین برده و به رئیس جمهور اجازه می دهد در هر زمانی که لازم دید، دست به استفاده از زور علیه آنچه تروریسم می خواند بزند. از آنجایی که آمریکا حوزه منافع خود را در سطح جهانی تعریف می کند و اعتقاد به ایجاد امنیت در لایه هایی دورتر از خاک خود می داند، شرایط استفاده از زور برای آمریکا در وضعیت های گوناگون کاملاً فراهم است.

این گونه تعریف از دفاع مشروع و تروریسم،

14. Self-defense

۴-۵. افزایش مسئولیت فردی

یکی از مهم‌ترین تحولات، بالا رفتن مسئولیت فردی است. در گذشته این امر در قالب جنایت علیه بشریت تعریف می‌شد که نمونه بارز آن دادگاه جنایات جنگی یوگسلاوی سابق و محاکمه جنجالی میلوسویچ است. اما آنچه اکنون شکل گرفته است، بحث جدیدی است در قالب تضعیف حاکمیت کشورهای که مظنون به همکاری یا کمک به تروریست‌ها هستند، و کشورهای که متهم به پناه دادن به تروریست‌ها می‌باشند. در این حالت می‌توان براساس قطعنامه شورای امنیت و ائتلاف بین‌المللی، به راحتی حاکمیت این کشورها را نقض کرد. استفاده از ابزارهای گوناگونی در این جهت پیش‌بینی شده است. این ابزارها از پلیس بین‌الملل تا نیروی نظامی را در بر می‌گیرد. بنابراین شرایط هژمونی غرب بتدریج در حال شکل‌گیری است. ابزارهای آن نیز متنوع شده است.

تمامی این موارد شرایط تقسیم جهان را فراهم کرده است. بکار بردن عناوینی نظیر جنگ جهان متمدن علیه جهان بربریت، نامیدن کشورهایی که در ائتلاف ضد تروریستی شرکت نمی‌کنند به نام رژیمهای متخاصم، و پیاده کردن عدالت بر آنان، همگی حکایت از شرایط جدید دارد که نظم بین‌المللی جدیدی در حال شکل‌گیری است. نظم جدید راهکارهای جدیدی را برای حفظ حاکمیت نیاز دارد و در

اتریش و تحریم اتحادیه اروپا بر این کشور در سال ۱۹۹۹، مفهوم جدیدی تحت عنوان «دمکراسی هدایت‌شونده» پدید آمد. نهایتاً دولت راستگرا در اتریش ناچار شد به رغم مردمی بودن آن و پیروزی در انتخابات عمومی، از قدرت کناره‌گیری نماید. اکنون نیز به نظر می‌رسد ائتلاف غرب سعی دارد تا تفسیر خاص خود از دمکراسی را در جهان حاکم نماید. مجموعه اظهاراتی که در طول سه هفته گذشته از سوی مقامات اروپایی و آمریکایی صورت گرفت، بیانگر آن است که جهانی‌سازی در مفهوم حاکم کردن ارزش‌های غربی شکل جدید به خود گرفته و اکنون سعی می‌کند با ابزارهای جدید به نفوذ و گسترش خود در جهان ادامه دهد. خط‌کشی جهان به دو محدود طرفداران غرب در قالب ائتلاف ضد تروریستی، و مخالفان غرب، کاملاً بیانگر این امر است.

۴-۴. تحول در دمکراسی

نظریات دمکراسی کاملاً در حال تحول است. جدای از دمکراسی هدایت‌شونده، وقایع صورت گرفته باعث می‌گردد نقش نیروهای امنیتی و پلیس در کنترل امور اجتماعی و زندگی عادی مردم بیشتر شود. نژادپرستی و منازعات دینی در کشورهای منادی دمکراسی بیشتر شده و دیگر نمی‌توان از آنان به عنوان یک جامعه آزاد یاد کرد.

این شرایط تنها باید از سیاست عقلانی بهره برد. دولتی می تواند در این شرایط به ایفای نقش فعال خود در جهان ادامه دهد که با درک شرایط موجود، استراتژی های مناسبی را برای عمل ارائه دهد. در غیر این صورت، موجودیت کشور در نتیجه بحران های داخلی و خارجی در خطر خواهد افتاد.

یکی از مهم ترین مواردی که در افزایش مسئولیت دولت ها قابل طرح است، قطعنامه ۱۳۹۰ شورای امنیت سازمان ملل متحد می باشد. شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲ قطعنامه ۱۳۹۰ را در خصوص افغانستان با اکثریت آرا به تصویب رساند. این قطعنامه به دنبال قطعنامه های ۱۲۱۴ (۱۹۹۸)، ۱۲۶۷ (۱۹۹۹)، ۱۳۳۳ (۲۰۰۰)، ۱۳۶۳ (۲۰۰۱)، ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) و ۱۳۷۸ (۲۰۰۱) با محور قرار دادن دو بحث محکومیت طالبان و بن لادن، و شیوه های اقدام بین المللی در مبارزه با تروریسم طراحی شده است. نکته مهم در این قطعنامه، اجبار دولت های عضو سازمان ملل در طراحی یک سیستم نظارتی داخلی و تبدیل فعالیت های ضد تروریستی به یک قانون داخلی، و همچنین ایجاد یک کمیته نظارتی برای نظارت بر فعالیت دولت ها و سازمان هاست که به نظر می رسد تا حدود زیادی از حاکمیت دولت ها در اداره امور داخلی آنان کاسته و فعالیت آنان را تحت نظارت نهادی قرار می دهد جنبه فراساختاری دارد. در عین حال مخالفت دولت ها با این سیستم و یا

عدم همکاری مناسب با آن می تواند دولت مورد نظر را متهم به حمایت از تروریسم نماید. سیستم نظارتی مزبور می تواند تا حدود زیادی خارج از کنترل دولت به نظارت بر اوضاع داخلی کشورها پرداخته و در صورت عدم همکاری این کشورها، آنان را در زمره کشورهای حامی تروریسم قرار داده و مجازات هایی را برای آنان فرض نماید.

قطعنامه هایی که از سال ۱۹۹۸ تا سال ۲۰۰۱ مسئله افغانستان را در می گرفتند، عمدتاً سعی داشتند تا مسئله تروریسم و طالبان را در چارچوب افغانستان مطرح کرده و آنان را از همکاری با بن لادن منع نمایند. اما نکته مهم پیشنهاد تشکیل کمیته ای در پاراگراف ۶ قطعنامه ۱۲۶۷ (۱۹۹۹) است که بیان می دارد براساس ماده ۲۸ اختیارات ویژه، کمیته ای زیر نظر شورای امنیت سازمان ملل تشکیل گردد که اعضای آن شامل تمامی اعضا شورا بوده و وظیفه آن در ۷ بند تشریح شده است. عمده این وظایف عبارتند از تلاش در جهت جلب همکاری دولت های عضو برای جمع آوری اطلاعات و انجام اقدامات مناسب برای مقابله با تروریسم و گزارش های مرتب به شورا در جهت اقدامات انجام گرفته.

اگرچه این کمیته در قطعنامه مذکور جنبه پیشنهادی دارد، اما قطعنامه ۱۳۹۰ آن را لازم الاجرا دانسته و به عنوان یک نهاد نظارتی بر کار دولت ها قرار می دهد. این نهاد جنبه های

لازم الاجرا داشته و تمامی دولت‌ها موظفند تا ارتباط تنگاتنگی را با این کمیته برقرار سازند. قطعنامه جدید شورا از تمامی دولت‌ها می‌خواهد تا سریعاً جنبه‌های عملی شدن مفاد قطعنامه را پیدا کرده و گزارش‌های دوره‌ای ۹۰ روزه را به کمیته ارائه دهند. این جنبه‌های عملی باید به صورت قانون داخلی درآمده ابزارهای اعمال قدرت خود در داخل و همچنین نتایج تحقیقات را به اطلاع کمیته برسانند.

در عین حال این امر وسیله‌ای است در دست آمریکا و متحدانش برای اعمال قدرت بر کشورهای که به نوعی در لیست سیاه آنان قرار دارند. اظهارات رئیس جمهور آمریکا و نماینده این کشور در خصوص حضور افراد القاعده در ایران و یا حمایت بخشی از نیروهای نظامی ایران از القاعده، می‌تواند پیوند نزدیکی با موارد عنوان شده داشته باشد.

کمیته مزبور سعی دارد تا با نظارت بر کشورها، آنان را از همکاری یا پناه دادن به تروریست‌ها منع نماید. قطعنامه ۱۳۹۰ ضمن تأکید مجدد بر مبارزه با تروریسم به عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی، هشدار صریحی است به کشورهایی که افراد القاعده یا افراد نهادهای مرتبط با آنان را در خاک خود جای داده‌اند و یا آنان را مورد حمایت مالی خود قرار می‌دهند. این امر شامل ارائه سلاح و تجهیزات نظامی و کمک‌های مالی و فنی نیز می‌گردد.

به هر جهت این قطعنامه ابزار فشار مضاعفی است بر کشورهایی که آمریکا قصد دارد رفتار آنان را مطابق با نظم جدید شکل دهد. از جمله اولین کشورهایی که به این قطعنامه عکس‌العمل مثبت نشان داد چین است. چین رسماً اعلام کرده است که مسلمانان شمال غربی این کشور در ایالت سین کیانگ با اسامه بن لادن در ارتباط بوده و در جهت گسترش تروریسم بین‌المللی فعالیت می‌کردند. این امر را می‌توان آغاز ورود

قطعنامه مذکور را می‌توان در زمره رژیم‌های بین‌المللی دانست که هنجارهای خود را بر بازیگران حاشیه‌ای نظام بین‌الملل حاکم کرده و آنان را به پیروی از نظم مورد نظر رژیم وادار می‌کنند. درجه شدت و اجماع حاکم بر این رژیم‌ها بسیار بالاست و سیستم نظارتی که حاکم می‌کنند، همانند سیستم نظارتی CTBT و یا در سطح ساده‌تر آن، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، با تحدید حاکمیت دولت‌ها همراه است.

۴-۶. اقدام پیشگیرانه

سناتور ویلیام کندی معتقد است: «دکترین اقدام پیشگیرانه بوش در حقیقت نوعی امپریالیسم آمریکایی در قرن بیست و یکم است و هیچ کشوری در جهان آن را نخواهد پذیرفت.»^(۳۴)

اقدام دولت بوش در طراحی دکترین «دفاع پیشگیرانه» و یا به عبارت دیگر «مداخله دفاعی» در حقیقت رسمیت بخشیدن به سیاستی است که تا این زمان آمریکا آن را در قالب دفاع مشروع و برای توجیه اقدامات نظامی خود در خارج از

مرزهای کشور انجام می داد. در شرایط فعلی آمریکایی ها معتقدند ماهیت دشمن و ماهیت تهدید متحول شده است، بنابراین ماهیت پاسخ نیز باید متحول گردد.^(۳۵) سیاست جدید، دکترینی استراتژیک و رای بازدارندگی و مهار است و ضربه اول را در دستور کار خود قرار می دهد. بنابراین دیگر نمی توان چندان بر روی استراتژی بازدارندگی به خصوص در عرصه نظامی به عنوان یک استراتژی نظامی در برابر آمریکا حساب باز کرد. در دیدگاه جدید آمریکا که اساس استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا را تشکیل می دهد. در این دکترین، برای تهدیدات دیگر جنبه عینی فرض نمی شود. به این معنی که تا کنون تهدیدات شکل می گرفتند و سپس مهار می شدند. در عین حال برای تهدیدات یک بعد زمانی در نظر گرفته می شد، به این معنا که ابتدا اقدام دولت شکل می گرفت، سپس تهدیدات آن تعریف می شد. اما امروزه دولت تهدیدات خود را قبل از عملی شدن تعریف می کند و مصداق آن را مورد شناسایی قرار می دهد و قبل از عملی شدن آن با آن مقابله می کند. نکته مهم اینکه سیاست جدید آمریکا بر مبنای مقابله با تهدیدات پیش بینی نشده است. یعنی تهدیداتی که هنوز به

فعلیت در نیامده اند. این امر می تواند دامنه و نوع مقابله با تهدید را دگرگون ساخته و حوزه آن را بسیار وسیع نماید. امری که خطر جدی برای تمامی کشورهای جهان است.^(۳۶)

در حقیقت ایده اقدام پیشگیرانه چیز جدیدی نبوده و متعلق است به چند قرن گذشته. سر تامس مور در قرن شانزدهم و در کتاب معروف خود اتوپیا، از اقدام پیشگیرانه سخن گفته بود. به اعتقاد تامس مور، وقتی می دانید که همسایه شما قصد حمله به شما را دارد، نباید دست روی دست گذارده و منفعل باشید، بلکه باید جلو رفته و کاری کنید. این نوعی عقل جمعی است. به همین جهت است که فردی نظیر دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا معتقد است ماهیت اطلاعات درباره تهدیدات ناشی از یک کشور و قدرت و کیفیت اطلاعات، همگی مواردی هستند که باید مورد توجه و بحث قرار گیرند.^(۳۷)

برای اولین بار این دکترین در سخنرانی بیستم سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح گردید. در این سخنرانی از این دکترین به عنوان راهی برای مقابله با حامیان تروریست ها نام برده شد و عملیات انجام گرفته در افغانستان نیز به عنوان بخشی از این دکترین، و اقدام علیه کشوری که تروریست ها در آن حضور داشته و از آنان حمایت می کند، تعریف گردید.^(۳۸) بعدها بوش در استراتژی امنیت ملی آمریکا عنوان کرد:

«ما هیچ تفاوتی میان تروریست ها و حامیان

آنان قائل نیستیم» (۳۹)

در استراتژی امنیت ملی آمریکا که در پاییز سال ۲۰۰۲ و منطبق با تحولات رخ داده پس از ۱۱ سپتامبر به نگارش درآمده، عنوان گردیده:

«آمریکا براساس اصل دفاع از خود (یا به تعبیری دیگر، ماده ۵۱ منشور ملل متحد و اصل دفاع مشروع)، آمریکا بر علیه تهدیداتی که در حال شکل گرفتن هستند اقدام خواهد کرد» (۴۰)

در جای دیگر این دکترین آورده شده است: «آمریکا از دیر باز گزینه اقدام پیشگیرانه برای مقابله با تهدیدات متوجه امنیت ملی را برای خود محفوظ نگاه داشته بود. هرچه تهدید بزرگتر باشد، مخاطرات آن نیز بیشتر است، و ما باید برای دفاع از خودمان دست به اقدام بزنیم، حتی اگر نسبت به زمان و مکان حمله دشمن آگاهی کافی نداشته باشیم. برای مقابله با اقدامات خصومت آمیزی که توسط دشمنان ما صورت می گیرد، آمریکا در صورت ضرورت دست به اقدام پیشگیرانه خواهد زد.

آمریکا در مقابل هر تهدیدی یا هر ملتی از زور و اقدام پیشگیرانه استفاده نخواهد کرد. اما در عصری که دشمنان ما به خطرناک ترین تکنولوژی های زمانه مجهز شده اند، آمریکا نمی تواند ساکت نشسته و شاهد رشد خطرات باشد» (۴۱)

در مجموع اقداماتی که آمریکا تحت عنوان مبارزه با تروریسم بین المللی دنبال کرده است، تحولاتی بنیادین را در سیاست خارجی این کشور و جهان به همراه داشته است. به نظر می رسد آنچه تحت عنوان نظم نوین جهانی مطرح بوده، اکنون وارد فاز جدیدی شده است. در حقیقت آمریکا ابزارهای خود برای اعمال قدرت بر جهان را متحول ساخته و سعی می کند از شرایط پیش آمده بهترین استفاده را صورت دهد. جدای از آنکه دولت بوش قصد دارد آنچه که پدرش در نظم نوین جهانی ناتمام گذارد به پایان رساند، به لحاظ داخلی نیز ماهیت دولت وی بر این اساس استوار است و نمی توان دولت بوش را بدون ماهیت نظامی و مداخله گری فرض نمود.

این امر در عین حال بخشی از استراتژی آمریکا موسوم به صلح ابدی است که در قالب مبارزه با تروریسم جنبه عملیاتی به خود گرفته و مبتنی است بر مجموعه ای از اقدامات دیپلماتیک، نظامی و حقوقی، نبردهای وسیع، و حملات موردی (۴۲)

ریشه های سیاست جدید آمریکا را باید در دفاع مشروع و تفسیر موسع آمریکا از این اصل جستجو نمود. آمریکاییان با خطاب کردن آنچه در ۱۱ سپتامبر رخ داده است تحت عنوان «عمل جنگی»^{۱۵}، عملاً تفاسیر خود از دفاع مشروع را

15. Act of War

حالت موسع دادند. استفاده از این اصل در تاریخ مداخله‌گری و اقدامات یکجانبه نظامی آمریکا خود را مجاز می‌دانند تا در هر کشوری به آنان حمله کنند.

سابقه دارد. نظیر این امر در حمله نیروهای آمریکا به نیکاراگوا در سال ۱۹۸۵ که به «قضیه نیکاراگوا» در حقوق بین‌الملل معروف است، و در حمله موشکی به سودان در سال ۱۹۹۷ صورت گرفت و در تمامی موارد آمریکا هدف از حمله را دفاع مشروع ذکر کرد. در این حالت اقدام پیشگیرانه اصل اساسی و محور اصلی دفاع مشروع را از دیدگاه آمریکاییان تشکیل می‌دهد.

البته می‌توان به مصادیق دیگر اقدام پیشگیرانه را ذکر کرد. از جمله آنکه عراق در توجیه اقدام خود در تجاوز به ایران در سال ۱۳۵۹، این عمل را اقدام پیشگیرانه خطاب کرد که در گزارش دبیرکل در سال ۱۹۹۱ رد شد.

اما به هر جهت اقدام پیشگیرانه هیچ‌گاه در طول سالهای اخیر جنبه رسمی نداشته است و به خصوص در قضیه نیکاراگوا دیوان داوری بین‌المللی هرگونه اقدام به حمله پیشگیرانه را مردود و مغایر با حقوق بین‌الملل و حاکمیت دولت‌ها و صلح و امنیت بین‌المللی عنوان کرد. اما با این اقدام آمریکا، کاملاً به عنوان یک رویه عمومی جنبه رسمی به خود می‌گیرد. در این حالت دیگر نمی‌توان از بازدارندگی به عنوان یک استراتژی کارآمد سخن گفت. این امر زمانی دشوارتر می‌گردد که آمریکایی‌ها در تعاریف خود تروریست‌ها را فاقد سرزمین مشخص می‌دانند و براساس قطعنامه‌های شورای امنیت،

کاندولیزا رایس در خصوص دکترین اقدام پیشگیرانه عنوان می‌دارد که اقدام پیشگیرانه تنها در زمانی صورت خواهد گرفت که تمامی اقدامات اصولی دیگر انجام گرفته و نتیجه نداده باشد. در این حالت تهدید افزایش پیدا کرده و هزینه اقدام نکردن در مقابل آن به مراتب بیش از مقابله با آن خواهد بود.^(۴۳) رایس در جای دیگری عنوان می‌دارد:

«ارتش آمریکا می‌باید قادر به مقابله با نیروهای نظامی متخاصم در منطقه آسیا پاسفیک، خاورمیانه، خلیج فارس و اروپا باشد. این نیروها نه تنها با منافع ما در تضاد هستند، بلکه هم پیمانان ما را نیز به خطر انداخته‌اند. تنها ارتش آمریکا است که توانایی مقابله با این نیروها را دارد، و ما باید این تفکر را در مناطقی که نمی‌توانند به خوبی مسئولیت‌ها خود را انجام دهند پیاده کنیم. هنگامی که صدام حسین امنیت خلیج فارس را به خطر انداخته، این وظیفه آمریکا است که با آن مقابله کند، و برای مقابله با مشکلات موجود در شبه جزیره کره و تنگه تایوان باید از قدرت استفاده شود».^(۴۴)

بنابراین کشورها باید شرایط جدید را کاملاً درک نموده و در نظر داشته باشند که در هر زمان باید از آمریکای فعلی انتظار اقدام نظامی در

سطوح مختلف را داشت و همچنین باید در نظر داشته باشند که راهکار مقابله با آمریکا در شرایط فعلی هر راهکاری غیر از نظامی است.

مارتین وایت معتقد است: «غیر ممکن است جامعه‌ای از دولت‌های دارای حاکمیت داشته باشیم که در آن دولت‌ها در حالی که حق حاکمیت خود را محفوظ می‌دارند، حاکمیت دیگر دولت‌ها را به رسمیت بشناسند». آنچه از مفاد این عبارت بر می‌آید، این واقعیت است که تأمین منافع ملی همواره مفهومی است آرمانی در مقابل نیات دیگر دولت‌ها که مفهومی است واقعی. تاریخ روابط بین‌الملل و یا به عبارت بهتر تاریخ حیات بشری ارتباط تنگاتنگی با مفهوم تعارض منافع دارد.

آنچه که در این بخش بیان گردید، تصویر پیچیده‌ای را از رابطه میان نظم، قدرت، نظام بین‌المللی و امنیت بین‌المللی ارائه کرده است. این تصویر در حقیقت رابطه‌ای است میان آنانی که در سطح نظام خودی محسوب می‌گردند، و آنانی که دیگری می‌باشند. آنچه مشخص است،

میان این دو (نظام بین‌المللی و امنیت بین‌المللی) رابطه مهمی وجود دارد. وجود یک جامعه بین‌المللی کامل و تمام‌عیار رابطه امنیتی را میان دولت‌ها ایجاد می‌کند. نتیجه دوم اینکه جامعه بین‌المللی امنیت را به طور یکسان برای همگان فراهم نمی‌کند. این امنیت بیشتر متعلق است به «خودی»‌ها. البته زمانی که دولت‌های انقلابی و یا جنگ طلب پدید می‌آیند، «دیگری»‌ها نیز به

عنوان اعضاء حداقل مزایایی را دریافت می‌کنند. اما این نکته را نیز باید توجه داشت که جامعه بین‌المللی برای «خودی»‌ها نیز مشکلات امنیتی فراهم می‌کند. این امر بیشتر اجتماعی بوده و زمانی است که رشد بین‌المللی‌گرایی مانع از آن می‌شود که فرهنگ داخلی بتواند خود را حفظ و باز تولید کند. توسعه جامعه بین‌المللی در بخش اقتصادی عامل مهمی در ایجاد تهدیدات اجتماعی است. این امر در عین حال خطرات بالقوه امنیتی را برای بازندگان به همراه دارد. زمانی جامعه بین‌المللی مشکلات امنیتی را برای «دیگری»‌ها بیشتر می‌کند که ارزش‌های آنان توسط این جامعه نادیده گرفته شود. زمانی که جامعه بین‌المللی قوی می‌گردد، «دیگری»‌ها کاملاً کنار گذاشته شده و در معرض خطر جدی قرار دارند. حتی برخی از «خودی»‌ها که برای بسیاری از رژیم‌ها «دیگری» محسوب می‌گردند، در معرض خطر حمله توسط مرکز قرار دارند.

فرجام

کارل مارکس معتقد است مردم تاریخ را می‌سازند، اما نه آن گونه که مایلند. اگر بخواهیم به گفته مارکس از منظر واقع‌گرایی نگاه کنیم، باید بگوییم مطالعه امنیت به درک این مطلب که چگونه افراد تاریخ را آن گونه که می‌خواهند، می‌سازند، کمک می‌کند و این یک واقعیت عمومی در میان تمامی دولت‌ها است. هدف از

آن چه تا کنون در خصوص امنیت و تحول آن عنوان شد این بود عنوان شود اگرچه امنیت ساختی هویتی دارد، اما در کنار آن از عمل گرایی بهره گرفته و بر دو اصل انتخاب و قدرت تأکید دارد. امنیت متفاوت است با جزم گرایی، روندهای ثابت در خصوص رفتار انسان، و یا تعریف «اعمال قدرت» به عنوان شکست

نهادهای اجتماعی (داخلی و بین المللی، آن گونه که نظریات هنجاری و کانستراکتیویستی به آن اعتقاد دارند). مطالعه امنیت می تواند با نگاه کردن به شرایطی که باعث شکل گیری و سازماندهی خشونت می شود، تقویت گردد. از آن جایی که هیچ کس هنوز نتوانسته است کاربرد زور را از روابط انسانی دور کند، همچنان شاهد وضعیت های افراطی هستیم. یکی از مهم ترین مثال های این بحث، واقعه ۱۱ سپتامبر است: اقدامی که توسط یکی از فقیرترین مناطق جهان، علیه یکی از ثروتمندترین مناطق جهان صورت گرفت. این اقدام به وسیله یکی از قدیمی ترین تکنولوژی های نظامی انجام گرفت، یعنی چاقو. این قدیمی ترین تکنولوژی باعث شد تا یکی از پیشرفته ترین تکنولوژی ها علیه جهان غرب به کار گرفته شود. مقابله با این اقدام نیز بیشتر در قالب مهارت های انسانی، پلیسی، جمع آوری اطلاعات، و یا عملیات نیروهای ویژه صورت پذیرفت. این امر سوالات روشنی را درباره تأثیر انقلاب در تکنولوژی در امور نظامی، با تهدیدات امنیت ملی را مطرح می کند.

این وضعیت محیطی را فراهم می کند که در تمامی این رساله به آن اشاره شد، یعنی محیطی مبتنی بر تناقض.

اکنون که بیش از یک دهه از پایان جنگ سرد گذاشته است، کاملاً مشخص است که ماهیت روابط بین الملل تغییر کرده است. سیاست مسائل استراتژیک، نظامی، کنترل تسلیحات، تکنولوژی، اقتصاد و حقوق بشر ذهن سیاستگزاران را در قرن بیست و یکم به خود مشغول داشته است. برخی از این مسائل مربوط به تروریسم بین المللی، مناقشات قومی، و انتشار بیماری ها، و یا تأثیر تکنولوژی جدید بر جنگ است. این مسائل امروزه چهره شدیدتری نیز به خود گرفته است. حملات تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بدترین اقدام تروریستی تاریخ بود. این اقدام نشان دهنده آسیب پذیری فراوان آمریکا در برابر اقدامات سازمان یافته و کسانی است که حاضرند برای هدف خود، جانشان را هم فدا کنند. از دیگر مسائل قرن حاضر می توان به گسترش تسلیحات شیمیایی، بیولوژیک، و سلاح های هسته ای اشاره کرد که ماهیت سیاست بین الملل را دگرگون خواهند ساخت. در عین حال تروریسم شبکه ای^{۱۶} امکان آن را فراهم می کند که افراد و یا گروه های کوچک قادر به ضربه زدن به اقتصاد ملی گردند. به علاوه

این مسائل در زمانی رخ می‌دهد که روابط استراتژیک جدید، نقش یکی از ابرقدرت‌ها را محدود کرده (روسیه) و در عین حال مراکز قدرت را افزایش داده است (چین و اروپای واحد). تهدیدات جدید باعث شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های جدید شده است. در این حالت دشمنان قدیمی دارای منافع مشترک گردیده‌اند. مسئله مهم‌تر اینکه این تحولات در محیط جهانی شدن رخ می‌دهد. محیطی که در آن دولت‌ها بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شده‌اند. مردم به مدد انقلاب اطلاعات قدرتمند شده‌اند. استراتژیست‌ها امروزه با یک محیط پیچیده از مسائل امنیتی مرتبط مواجهند، محیطی که پرداختن به آن بسیار متفاوت از امنیت دوران جنگ سرد، مبتنی بر موازنه وحشت میان آمریکا و شوروی است.

در دنیای پس از جنگ سرد و به ویژه پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، می‌توان حداقل به چهار جریان در تحول امنیت اشاره کرد. اول آن که امروزه امنیت از امنیت ملت‌ها و دولت‌ها به امنیت انسان‌ها و گروه‌ها تغییر یافته است. بنابراین امنیت از یک مقوله کلی به مقوله‌ای جزئی تبدیل شده است. اگر بخواهیم واضح‌تر و صریح‌تر بگوییم، درجه انتزاعی بودن امنیت به شدت بالا رفته است. دوم سیر صعودی امنیت است. امنیت از امنیت ملت‌ها و دولت‌ها به امنیت جهانی^{۱۷} تبدیل شده و ارتقا یافته است. در این جا برداشت‌ها واحدتر می‌شود. نمونه بارز آن

مسئله تروریسم، محیط زیست، سلاح‌های کشتار جمعی و نظایر آن است. در این حالت مسئولیت سیاسی دولت‌ها در تأمین امنیت جهانی به شدت بالا رفته و در بسیاری موارد در صورت عدم رعایت این مسئولیت، دولت‌ها مشمول مجازات خواهند بود.^(۴۵)

مورد سوم آن که امنیت به صورت افقی گسترش یافته است.^{۱۸} مفهوم امنیت از نظامی به اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، زیست‌محیطی و یا به عبارتی به «امنیت انسانی»^{۱۹} تغییر یافته است. و در نهایت مورد چهارم آن که مسئولیت سیاسی تأمین و تضمین امنیت جهانی از عهده دولت‌ها خارج شده و به سطح نهادها، سازمان‌ها غیر دولتی و بازیگران فرعی رسیده است.

این سؤال به طور جدی مطرح است که آیا مفهوم امنیت دستخوش دگرگونی قرار گرفته است، یا این تنها مصادیق آن است که متحول گردیده؟ در پاسخ به این سؤال، برخی معتقدند که امنیت در حال از دست دادن ویژگی محوری‌اش است. از این منظر، امنیت برای مدت‌ها به دنبال حفظ موجودیت بازیگران بوده و آن را تنها از دریچه استفاده از زور توسط دولت نگاه می‌کرده است. اما گسترده شدن مفهوم امنیت و سرایت آن به حوزه‌هایی چون اقتصاد و محیط زیست، باعث گسترده‌گی تهدیدات شده

17. Global Security

18. Horizontally

19. Human Security

است. جهان تک قطبی است، و دیگری پارادیم «امنیت داخلی»^{۲۰} است که برای سال‌ها در پشت سر دیگر پارادیم‌های امنیتی قرار گرفته بود. این پارادیم مشخص کننده قدرت دولت بر نیروهای درونی بوده و تفاوت میان دولت‌های غربی و جهان سوم را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

۱۱ سپتامبر مشخص کرد که نباید جهانی شدن^{۲۱} را تنها از دریچه اقتصاد و تکنولوژی نگاه کرد. تکنولوژی می‌تواند در اختیار گروه‌های تروریستی قرار گرفته و برای دستیابی به هدفی کاملاً افراطی و یا سنتی به کار گرفته شود. به عبارت بهتر نه تنها جهانی شدن نتوانست امنیت را گسترش دهد (آن گونه که طرفداران وابستگی متقابل به آن باور داشتند)، بلکه معمای امنیت را پیچیده‌تر نیز کرد. در همین قالب است که کیوهین معتقد است باید مفاهیمی همانند امنیت داخلی فضای جغرافیایی که اصلی‌ترین مکان اعمال خشونت و ایجاد بی‌ثباتی هستند، مورد باز تعریف قرار گیرند.^(۴۶) کیوهین معتقد است به اندازه‌ای که ما در روابط بین‌الملل^{۲۲} پیشرفت داشته‌ایم، از سیاست جهانی^{۲۳} غافل بوده‌ایم. همین امر باعث شده است تا قدرت و انحصار دولت در کنترل تعاملات امنیتی پایین

اما در مقابل عده دیگری معتقدند امنیت تغییری نکرده است، این دولت است که نتوانسته با دگرگونی‌های جهان جدید خود را هماهنگ ساخته و مشکل اصلی در نوع اداره کشور از سوی دولت است. بنابراین تضادهای درونی در اداره کشورها می‌تواند مشکلات عدیده‌ای را فراهم سازد که همان معمای امنیت را فراهم می‌آورد که بسیاری برای دوران جنگ سرد در نظر داشتند. بنابراین امنیت چیزی جدای از اقدامات سیاسی و اجتماعی نیست.

امروزه و پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، می‌توان به یک دیدگاه بنیادینی دست یافته. به این معنا که امنیت هم جنبه نظامی به خود گرفته است، هم بر ابعاد دیگر قدرت مسلط شده است، و هم دولت‌ها در نتیجه کارکردهای غلط درونی خود دچار ناامنی می‌شوند. اگر این گفته را از و نت پذیریم که آنارشی در نتیجه اقدامات دولت‌ها شکل می‌گیرد، می‌توانیم این تعبیر را به جامعه داخلی نیز سرایت دهیم. بنابراین دولت‌ها سعی می‌کنند تا جای ممکن از آنارشی در محیط داخلی پرهیز کنند. پس از اقدامات تروریستی در واقعه ۱۱ سپتامبر، شکل‌گیری تروریسم بین‌المللی و پاسخ بین‌المللی به آن، تحول بزرگی در مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد پدید آمده است. این تحول یکی تلاش برای ایجاد همگرایی امنیتی در جهان و شکل دادن به

20. Homeland Security

21. Globalism

22. International Relations

23. World Politics

آمده و در دست دیگر بازیگرانی که فاقد مسئولیت در نظام بین‌المللی هستند قرار گیرد.^(۴۷) مقابله دولت‌ها با تروریسم می‌تواند عاملی باشد در جهت تقویت قدرت دولت و بازگشت اعتماد مردم به آنان. در این حالت مشروعیت دولت به میزان امنیتی که برای مردم فراهم می‌کند بستگی دارد. پس نگرش‌های درونی جوامع از اقتصاد به سمت امنیت تغییر می‌کند. همین امر باعث شکل‌گیری پارادوکس امنیتی می‌شود، پارادوکسی میان برداشت‌های سنتی و جدید. بنابراین در سال‌های آینده شاهد نوعی تغییر در موضوع امنیت، مرجع امنیت و ذهنیت و برداشت از امنیت می‌گردد. این موضوعی است که هم دولت‌ها را در بر خواهد گرفت و هم بازیگران غیر دولتی را. بنابراین همان‌گونه که کیوهین معتقد است؛ باید به دنبال مکتب جدیدی از امنیت در سال‌های آینده بود. مکتبی که بتواند به درستی ارتباط میان سیاست داخلی و سیاست جهانی را برقرار سازد. ما نباید به دنبال انتخاب^{۲۴} میان این موارد باشیم. بلکه باید ترکیب^{۲۵} آن دو در یک قالب جامع و کامل بود.^(۴۸) کیوهین معتقد است درک ما از سیاست جهانی با اتفاقات سخت بالا می‌رود، مثلاً جنگ جهانی دوم و یا انقلاب هسته‌ای. اکنون نیز جهانی شدن خشونت‌های سازمان یافته می‌تواند به این درک کمک کند. وظیفه رئالیسم آن است که به دنبال حل معضلی به نام «لیبرالیسم

ترس»^{۲۶} باشد.^(۴۹) حال این سؤال مطرح است که آیا می‌توان لیبرالیسم ترس را با بازدارندگی پاسخ داد؟ بازدارندگی پایدارترین گزینه استراتژیک دولت‌ها در تعاملات امنیتی آنان به شمار می‌رود. پس از پایان جنگ سرد، رهبران غربی به سیاست بازدارندگی ادامه دادند. بازدارندگی به عنوان یک تهدید جدی، عاقلانه، و تأمین‌کننده اهداف نگاه می‌شد.^(۵۰) این استمرار در اعتبار بازدارندگی در طول تعاملات با قدرت‌های منطقه‌ای نظیر کره شمالی، ایران و عراق ایفای نقش می‌کرده است. نظیر این امر را می‌توان در تهدیدات آمریکا در خصوص ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت و یا تهدید به حمله به ایران در صورت ادامه غنی‌سازی اورانیوم مشاهده کرد. منطق ادامه تهدید بازدارندگی در این است که، به دلیل آنکه بازدارندگی در مورد ابرقدرتی همانند شوروی عمل کرده است، می‌تواند در مورد چالشگرانی به مراتب محدودتر از شوروی نتیجه‌بخش باشد.^(۵۱) مفروض اصلی در این حوزه، آن است که چالشگران با نگاه به شرایط جهان به گونه‌ای قابل پیش‌بینی تصمیم‌گیری خواهند کرد، و

24. Choice

25. Synthesizing

26. Liberalism of Fear

همین امر باعث موفقیت بازدارندگی می‌گردد. محیط بین‌المللی امروزه سرشار است از رهبران مخالف و معترض که بازدارندگی می‌تواند در خصوص آنان اعمال گردد. البته در این محیط نمی‌توان به کارایی بازدارندگی اطمینان قطعی داشت. اگر یک بازیگر منطقه‌ای بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های موجود در سطح بین‌المللی، علیه کشوری از تهدید سلاح‌های کشتار جمعی استفاده کند، ممکن است باعث ممانعت از دخالت کشورهای که داعیه تأمین نظم و امنیت بین‌المللی را دارند بشود. به هر جهت فقدان آگاهی کشورها، توانایی آنان را برای محاسبه اقدام حریف و ایجاد سیاست‌های قابل اعتماد بازدارندگی با مشکل روبه‌رو می‌سازد.

اقدامات دولت‌ها برای کنترل تسلیحات نیز که بخشی از بازدارندگی محسوب می‌گردد، نتوانسته است لیبرالیسم ترس را مهار و یا کنترل نماید. این واقعیت که کنترل تسلیحات بخشی از روند سیاسی است و می‌تواند در تحولات صلح‌آمیز نقش داشته باشد، به این معنا نیست که کنترل تسلیحات یک عنصر قطعی در دستیابی امنیت بین‌المللی و داخلی (بوده، و یا ضرورتاً از بدتر شدن روابط سیاسی جلوگیری می‌نماید. کالین گری معتقد است دولت‌های دارای حاکمیت خود را محصور در موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات که روابط قدرت و مفروضات

سیاسی را بر هم می‌زند نمی‌کنند. رژیم‌های کنترل تسلیحات شرایط مهمی برای دستیابی به امنیت بین‌المللی و امنیت داخلی دولت‌ها است. باید در نظر داشت که کنترل تسلیحات نه تنها ضروری است، بلکه حتی در صورت داشتن دستاوردهای ناچیز، باز هم نقش مهمی را در امنیت بین‌المللی ایفا می‌کند. همان‌گونه که ای دی راتفلد^{۲۷} عنوان می‌دارد:

«امنیت در گذشته براساس موازنه قدرت، و اصل توازن و تعادل قوا بود. با آغاز قرن بیست و یکم نه موازنه و نه تعادل در روابط آمریکا و روسیه وجود ندارد و روابط دو جانبه دیگر بحث محوری برای دیگر دولت‌های نظام بین‌الملل نمی‌باشد. به علاوه جهان شاهد گسترش سلاح‌های هسته‌ای در میان دولت‌ها است و دیگر دولت‌ها نیز سعی در حمایت از آنان و یا کسب سلاح‌های هسته‌ای هستند.»^(۵۲)

خلع سلاح و به ویژه کنترل تسلیحات، با وجود تمامی محدودیت‌هایی که دارند، قادر به اعتمادسازی و کاهش تنش میان دشمنان هستند. همین امر باعث می‌گردد تا آنان به عنوان بخشی از امنیت وسیع‌تر جهانی تلقی گردند. اما دستاوردهای نسبی و محدود، پیچیدگی سیاست جهانی، عدم قطعیت درباره آینده، باعث

27. A. D Rotfeld

in the 21th Century. (Sterling: Pluto Press, 2003).

8. Ibid, p. 150.

۹. سید علی اصغر کاظمی. روش و بینش در سیاست. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴. ص ۱۹۹.

۱۰. همان.

۱۱. محمدرضا تاجیک. یادگفت‌مان‌های امنیتی در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۶۷۸). فصلنامه سیاست خارجی.

12. Stephen Blank. Asymmetric Threats. Strategy Studies Institute, SerpSeptember 2003. p. 31.

13. Rogers, Ibid. p. 149.

۱۴. مهدی نجف‌زاده. یازدهم سپتامبر و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران.

۱۵. ژوزف نای در مقاله اخیر خود با اذعان به این نکته که آمریکا برای تعقیب منافع خود نیازمند ایفای نقش بیش‌تری در عرصه جهانی است، سیستم جدید حاکم بر روابط بین‌الملل را با موازنه قوا در قرون نوزدهم مقایسه کرده است. بنگرید به:

- Joseph Nye, The American National Interest and Global Public Goods, International Affairs. Vol 76, No 2. pp. 233-44.

16. Ibid.

۱۷. مهدی نجف‌زاده، همان.

۱۸. بحث مفصل این مطلب در فصل دوم منبع زیر آمده است:

- M. Ignatieff, Blood & Belonging: Journey Into New Nationalism (New York: Farrar, Strauss & Giroux 1994).

19. John Baylis, James Wirtz, Eliot Cohn, Colin Gray. Strategy in Contemporary World. (London: Oxford University Press, 2003). pp. 210.

20. William Blum. Rouge States: A Guide to the World's Only Superpower. (London: Zed books, 2002). p. 30.

21. Joint Warfighting Center, joint Doctrine for Military Operations Other Than War, Joint Publication 3-70 (Fort Monroe, V A: Joint Warfighting Center, 1995).

22. Donald Hamilton. The Art Of Insurgency: American Military policy & the Failure of strategy

می‌گردد تا دولت‌ها تمایلی به کنترل تسلیحات و خلع سلاح به عنوان اصول محوری سیاست‌های امنیتی خود نداشته باشند.

به هر جهت تمامی این موارد تلاشی است در جهت یکسان‌سازی برداشت‌ها نسبت به مفهوم امنیت و در حقیقت رسیدن به یک مفهوم یا تعریف واحد. بنابراین عمده‌ترین تجربه ۱۱ سپتامبر آن بود که قدرت توانایی یکسان‌سازی مفاهیم را به وجود آورد. اما به هر جهت به رغم تمامی تلاش‌ها، امنیت همچنان مقوله‌ای انتزاعی و ذهنی است و هنوز به صورت عینی در نیامده است.

پانویس‌ها

۱. سید عبدالعلی قوام. جهانی شدن و جهان سوم. تهران: دفتر

مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجی، ۱۳۸۲. ص ۴۷.

۲. محمدرضا تاجیک. مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیتی ملی. تهران: فرهنگ گفت‌مان، ۱۳۸۱. ص ۹

3. Steve Smith. The Contested Concept of security. in The concept of security before & after Sept 11. Institute of Defence & Strategic Studies. Singapoor, my 2002. p. 3.

۴. اصغر افتخاری. استراتژی ضربه محدود. پژوهشکده مطالعات راهبردی. بهمن ماه ۱۳۸۰.

5. Seyed Abdol Ali Ghavam. Conceptual Shifts in International Relations & the Changing World. Iranian Journal of International Affairs, Vol VII, No 1, 1995. p. 171-6, Ibid, pp. 172-173.

7. Paul Rogers. Loosing Control: Global Security

37. Bob Woodward, *Ibid.* p. 133.
38. Michael O'Hanlon, Susan Rice, James Steinberg. *The New National Security Strategy & Preemptive Strike.* The Brookings Institute, January 2002. p. 4.
39. George W. Bush. *The National Security Strategy of the United States of America.* (September 2002). p. 5.
40. *Ibid.*
41. *Ibid.*, p. 15.
42. James Phillips, "International Terrorism" in. *Agenda 2003: Shaping America's Future.* The Heritage Foundation, 2003. pp. 92-94.
۴۳. سخنرانی کاندولیزا رایس در خصوص استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا در انیستو منهن، یکم اکتبر ۲۰۰۲.
44. Condoleeza Rice. *Promoting the National Interest.* *Foreign Affairs.* (january/February 2000) pp. 51-52.
۴۵. به عنوان مثال نک به قطعنامه ۱۳۹۰ شورای امنیت سازمان ملل متحد. و همچنین نک به قطعنامه ۱۳۷۳ صادر شده در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱.
46. Robert O. Keohane. "Globalization of Informal Violence, Theories Of World Politics & Liberalism Of Fear" in Craig Calhoun et al. *Understanding September 11.* (New York: Social Science Research Council, 2003) p. 89.
47. *Ibid.*, p. 90.
48. *Ibid.*
49. *Ibid.*, p. 91.
۵۰. جان بیلز، پیشین. فصل نهم
۵۱. همان.
52. I. Anthony & D. Rotfeld. *A Future Arms Control Agenda.* (Oxford: Oxford University Press, 2001) p. 5.
- in Southeast Asia (Westport, Conn Praeger, 1998).
23. William Blum, *Ibid.* p. 32.
24. Saul Bernard Cohen. *Geopolitics of World System.* (London: Rowman & Littlefield Publisher, 2003) pp. 90-1.
25. Stephen Dycus, Arthur Berney, William Banks, Peter Raven-Hansen. *National Security Law.* (New York: aspen law & Business, 2002) pp. 596-599.
26. George Yeo. *Singapore A Free Port But Will Give No Quarter to Terrorism.* *The Straits Times,* 12 October 2001. p. 1.
27. William Blum, *Ibid.* p. 31.
28. Bruce Hoffman. *Lessons of 9/11.* *RAND,* October 2002. p. 10.
29. W. Laquere. *Postmodern Terrorism.* *Foreign Affairs,* Vol 75, No 5, 1999. pp. 27-8.
30. *Ibid.*
31. *Navigating Through Turbulence: America & the Middle East in the New Century.* Report of the Presidential Study Group. The Washington Institute for Near East Policy. 2001, p. 37.
32. M, Van Creveld, *The transformation of war* (New York: Free Press, 1991) p. 124.
33. Richard Falk. *Rediscovering International Law After September 11.* *Temple International & Comparative Journal,* Vol 16, no 359. p. 360.
34. Bob Woodward. *Plan of Attack.* NY: Simon & Schuster. 2004. p. 203.
35. William Miller, "Deterrence, Intervention, & the weapons of Mass Destruction", in Richard L. Kugler & Ellen Frost. *Global Century: Globalization & National Security.* (National Defence University NDU, 2003). pp. 306.
36. Ivo H. Daodler. *Use of Force in a Changing World.* The Brookings Institute, November. 2002 pp. 8-10.